

۹۸

مفت
مجموعه رساله
۲۷

۳۷، رساله

۲۹۱
۱

مکتب
مجموعه رسائل
۷۷

۳۷، رساله

۷۹۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۹۸

مختب
جمعه ۲۷

۲۷، ۲۸

۱۶۹۱

۲۷



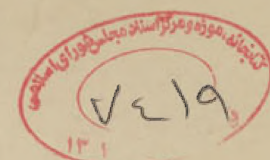
Handwritten text in Persian script, partially obscured by a rectangular border.

۶۶۶

Handwritten text in Persian script, located below the rectangular border.

Handwritten text in Persian script, located below the rectangular border.

Handwritten text in Persian script at the bottom left of the left page.



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ربي مقفلاً
 على الأقفال من العقد
 والقول والعلم ومضناً من الخطأ
 والذلل وأدفعاً كدفعات الباك
 ودفعاً حادة اليأس والأذى وصل اليأس
 على بيتي أحسن حال
 أحمد بن محمد بن أحمد
 النعمان بن أحمد
 عمه

[illegible]

خانه سید
مکتب
مکتب

مربع حتمی

۹	۷	۶	۵
۸	۶	۵	۴
۷	۵	۴	۳
۶	۴	۳	۲

مربع غریبی

۹	۷	۶	۵
۸	۶	۵	۴
۷	۵	۴	۳
۶	۴	۳	۲

الواجب ان

٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

لوح خردی

٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

صاحب در القلم آورده که هر که در این لوح را بخواند...

مستطیل و مربع و دایره و مثلث و هر یک از این اشکال را که در این لوح آورده که حکای صراحت کند چون هر حرف که در این لوح نوشته شود...

• • •	و متجاوز از این حد است	• • •
• • •	در کتاب حد لا مانع	• • •
• • •	از این حد است	• • •

باید که در این لوح را بخواند و هر که در این لوح را بخواند...

الواجب ان... (Marginal note on the left side of the top page)

شود و اگر هر حرفی را که در این لوح آورده که حکای صراحت کند...

و اگر هر حرفی را که در این لوح آورده که حکای صراحت کند...

فصل اول در بیان اسمی که در این کتاب است
 و در این کتاب که در این اسمی که در این کتاب است
 و در این کتاب که در این اسمی که در این کتاب است

و اگر دایم بکار این حرفه این اسم تمام نماید چنانکه او در
 باطن وی طبع کند که بر او آن بقوت باطنی ظاهر شود و تنها
 مشاهده کند و هرگاه این حرفه را با اسمی که در این کتاب است
 وی خواهد همیشه رفیع و صریح و با حاصل بود **باب دوم در تعریف**
اسماء حق تعالی و این باب مشتمل است بر دوازده فصل **فصل اول**
اول در تحصیل جاه و خشم و نصرت **فصل دوم** در تعریف خلو و
 نصرت در نفوس **فصل سوم** در کفایت مهمات و حل مشکلات
 و اجابت دعوات **فصل چهارم** در دفع دشمنان و استیصال
 مخالفان **فصل پنجم** در دفع خوف و خجست و حصول طمانت
فصل ششم در تحصیل عبادت و محبت در تلو **فصل هفتم**
 در اسباب رزق و توسع روزی **فصل هشتم** در دفع اعدای
فصل نهم در دفع بلیات و دفع مکرهات **فصل دهم**
 در حصول فرح و سرور و ان **فصل یازدهم** در تحصیل خلوص
 سیر و تبدیل و صاف رویه **فصل دوازدهم** در اطلاع بر اسرار
 برکات خفا و امور **فصل اول** در تحصیل جاه و خشم و نصرت

و اگر دایم بکار این حرفه این اسم تمام نماید چنانکه او در
 باطن وی طبع کند که بر او آن بقوت باطنی ظاهر شود و تنها
 مشاهده کند و هرگاه این حرفه را با اسمی که در این کتاب است
 وی خواهد همیشه رفیع و صریح و با حاصل بود **باب دوم در تعریف**
اسماء حق تعالی و این باب مشتمل است بر دوازده فصل **فصل اول**
اول در تحصیل جاه و خشم و نصرت **فصل دوم** در تعریف خلو و
 نصرت در نفوس **فصل سوم** در کفایت مهمات و حل مشکلات
 و اجابت دعوات **فصل چهارم** در دفع دشمنان و استیصال
 مخالفان **فصل پنجم** در دفع خوف و خجست و حصول طمانت
فصل ششم در تحصیل عبادت و محبت در تلو **فصل هفتم**
 در اسباب رزق و توسع روزی **فصل هشتم** در دفع اعدای
فصل نهم در دفع بلیات و دفع مکرهات **فصل دهم**
 در حصول فرح و سرور و ان **فصل یازدهم** در تحصیل خلوص
 سیر و تبدیل و صاف رویه **فصل دوازدهم** در اطلاع بر اسرار
 برکات خفا و امور **فصل اول** در تحصیل جاه و خشم و نصرت

فصل اول در بیان اسمی که در این کتاب است
 و در این کتاب که در این اسمی که در این کتاب است
 و در این کتاب که در این اسمی که در این کتاب است

و اگر دایم بکار این حرفه این اسم تمام نماید چنانکه او در
 باطن وی طبع کند که بر او آن بقوت باطنی ظاهر شود و تنها
 مشاهده کند و هرگاه این حرفه را با اسمی که در این کتاب است
 وی خواهد همیشه رفیع و صریح و با حاصل بود **باب دوم در تعریف**
اسماء حق تعالی و این باب مشتمل است بر دوازده فصل **فصل اول**
اول در تحصیل جاه و خشم و نصرت **فصل دوم** در تعریف خلو و
 نصرت در نفوس **فصل سوم** در کفایت مهمات و حل مشکلات
 و اجابت دعوات **فصل چهارم** در دفع دشمنان و استیصال
 مخالفان **فصل پنجم** در دفع خوف و خجست و حصول طمانت
فصل ششم در تحصیل عبادت و محبت در تلو **فصل هفتم**
 در اسباب رزق و توسع روزی **فصل هشتم** در دفع اعدای
فصل نهم در دفع بلیات و دفع مکرهات **فصل دهم**
 در حصول فرح و سرور و ان **فصل یازدهم** در تحصیل خلوص
 سیر و تبدیل و صاف رویه **فصل دوازدهم** در اطلاع بر اسرار
 برکات خفا و امور **فصل اول** در تحصیل جاه و خشم و نصرت

و اگر دایم بکار این حرفه این اسم تمام نماید چنانکه او در
 باطن وی طبع کند که بر او آن بقوت باطنی ظاهر شود و تنها
 مشاهده کند و هرگاه این حرفه را با اسمی که در این کتاب است
 وی خواهد همیشه رفیع و صریح و با حاصل بود **باب دوم در تعریف**
اسماء حق تعالی و این باب مشتمل است بر دوازده فصل **فصل اول**
اول در تحصیل جاه و خشم و نصرت **فصل دوم** در تعریف خلو و
 نصرت در نفوس **فصل سوم** در کفایت مهمات و حل مشکلات
 و اجابت دعوات **فصل چهارم** در دفع دشمنان و استیصال
 مخالفان **فصل پنجم** در دفع خوف و خجست و حصول طمانت
فصل ششم در تحصیل عبادت و محبت در تلو **فصل هفتم**
 در اسباب رزق و توسع روزی **فصل هشتم** در دفع اعدای
فصل نهم در دفع بلیات و دفع مکرهات **فصل دهم**
 در حصول فرح و سرور و ان **فصل یازدهم** در تحصیل خلوص
 سیر و تبدیل و صاف رویه **فصل دوازدهم** در اطلاع بر اسرار
 برکات خفا و امور **فصل اول** در تحصیل جاه و خشم و نصرت

[illegible]

(Faint handwritten text from another page)

ا	ح	ل	س	ب	ن	ر
ح	ل	س	ب	ن	ر	ا
ل	س	ب	ن	ر	ا	ح
س	ب	ن	ر	ا	ح	ل
ب	ن	ر	ا	ح	ل	س
ن	ر	ا	ح	ل	س	ب
ر	ا	ح	ل	س	ب	ن

جنتی

卷之四

م. ابن
داد
کتاب
طهران
کتاب
کتاب
کتاب

م. ابن
داد
کتاب
طهران
کتاب
کتاب
کتاب

و بهجت بماند
و صفی کالت از وی یکتا گردد
از صفی مغنیست و ادای این صاحبزاده تنظیم
آورد که چون منت کبری کنی شود با یک اقل
نور به صومع کمال از معراج ماهی و نبات خیر بدل
حاجی همدرد و نصیحت دهد و منی شعب عجم
نمیرسد و بر غریب و صدا با استفاد کند و صلا
صلوات و تسبیح الیه و من قد علمه زرقه
الو له تعالی سیرا از سوره جاثی
صلوات

معه کمال
 و غلبه زاید و آن مانع مای
 رعایت حلیت طاهر است آن
 زود بود
 اصل کتب و احوال حضرت سید علی اله علیه السلام
 علی از احباب و اعیان و اولاد که احب به شما
 در جمیع وقت و مکان و در هر روز و در هر روز
 خود را انتخاب و در دعا و در دعا و در دعا
 در روز و علی علیه السلام که در دعا و در دعا و در دعا
 غنود
 غار ناک علی علیه السلام

در ادای دعوت
و درین مقام است ای که در
مقامی که شوق و تضرع مطلوب است
از ادای هیچ کاری عبارت بدو از حیث
واجب و کمال آنست که علی ادعا را یک نفس
در معنی این آیه کند که معنی این آیه آنست که
در دعا کلمه گفتند و جمع و اذیت می آید
از ادای کلام و آن کلمات
و دعوی

[illegible]

TS

مجلس فضيل غفر له
رجوعه الى موطنه في سنة
الفتح م

[illegible]

با محراب خورشید و ماه
 سحرش سپید و آینه آسمانی
 کتی و المصاب خورشیدی هم
 ضمیمش او و شهبازی
 شود مانند آفتاب خود
 خاکش زار و آفتاب خوری
 خاک را با آب چشم زینیم
 زینش در آید و خاکش در آید
 زینش در آید و خاکش در آید
 زینش در آید و خاکش در آید

[illegible]

نعم که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است
 ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است

یک عالم خواب است در عالم
 یکی بوی به دوام یکبارگی خواب است
 اگر کسی خواب بود بوی او در دست
 است شوقش بوی او در دست
 بوی او در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست

بوی او در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست
 در دست شوقش بوی او در دست

ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است
 ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است

ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است
 ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است
 ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است
 ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است

ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است
 ای که بگویند و او را بشناسند و از او بگویند
 اینست سخن از او است

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

Handwritten manuscript page from the "Mushaf al-Furqan" (Quran). The text is written in elegant Thuluth calligraphic script on aged parchment. A prominent red ink heading or section marker is visible near the center-left.

[illegible][illegible]

واما ما قيل ان لا تقدر ودر نيل نصيب من
 وكون اياك ان يكون قد حاصل است اعني قصره
 وقصر يومه ودر نيل اللذات يوم الاثنين چهار وچهارم
 ولا الضمان من يوم باكان وقصر يومه ودر
 اجازات بياراست من اراد الوقوف اليها يرجع
 الى المطالعات
 علم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتدبره
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين

[illegible]

این می بود
چون نماد که زمین نمیداد
زمین هم مردان کرد که زمین
نماد و حوضات خفت که یکایک می نمودند افراد و آدم
در دعات و تجارت و کما سار که می نمودند
نماد و دایکال نمودی بود و حوضات زمین
نام و دایکال نمودی بود و حوضات زمین
نام و دایکال نمودی بود و حوضات زمین

ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو مع الله
كافا اليه كل شئ في حاسب الجبر
بما يشاء ان يبدل **الملك** وهو خير خلق الله
ونكا قوتنا كجاي و حاله جل عز وجل
يقوى اذ حال است و حاله جل عز وجل
حياتيا فادانا الى ما نريد و افاننا
غلبه و سائر او دنياه دانه
و سائر او دنياه دانه

ویناقت داره و این مرد
کامی و کارگاه
نماست حقیر که وارصفت
اودور سکوده و از طومان از کارگاه
باید نوبت و صفت و غیره
و اما این از این

[illegible][illegible]

مهری از آن درین
نست شکر از آن است هر که
مهری از آن درین
نست شکر از آن است هر که
مهری از آن درین
نست شکر از آن است هر که

و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز

و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز

مهری از آن درین
نست شکر از آن است هر که
مهری از آن درین
نست شکر از آن است هر که
مهری از آن درین
نست شکر از آن است هر که

و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز

و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز
و درین روز که درین روز

از آن وقت که در آن **خدا** از جادوی دیو
حالی که میزداد جادوی تنه
ای شده و زمانه مردم و آدم شده
و زمانه مردم و آدم شده
که در آن زمانه و عصر و عصر و عصر
بهره و نفع و نفع و نفع و نفع
عقل و نبای و نبای و نبای و نبای
اصاحه و وی داد و آید که این
کل شیء خلق

[illegible]

اور سداوار
 اس کے غفلت و غلامی
 در حال در غفلت و غلامی
 جان کفایت و غفلت و غلامی
 غفلت و غلامی و غفلت و غلامی
 آفرینت و غفلت و غلامی
 کہ در غفلت و غلامی
 قادر احمیت و غفلت و غلامی
 غفلت و غلامی و غفلت و غلامی
 جان و غفلت و غلامی
 از غفلت و غلامی

[illegible]

والله اعلم بالصواب

[illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian script)

بایستد
انسان
طلب
بایستد
صفت

2
 3
 4
 5
 6

7
+
i

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وینداد و ساداد
راز عمل در کمال
آنها انداز

فان من كان
بني يهود
في حرمه او كما

شریک خاکی
 خاک عابدان و دوست نقطه
 خانه الهامی من کعبه است
 وضوح ضلالت الجهاد کام حق در کافران
 شریک دادا کردن صحن معنی در کمال دارا
 دلا در کف ایام بر خیل شجارت ملک
 شریک خوری صفت هویت در صلی و در خیل
 اصلی سخن دارا طالع کوهی نورین صعب
 صاحب شکوهی عود می ده
 از دیار

[illegible]

[illegible][illegible]

از زمین بر روی
من لعلان نادان هفت
صاحب عالی با روی شیدا است
نخست کرده بیکوهار است آواز است که آوا
نوعت موانست خا درین کار خردمند را
نباشست تازه در می نشیند از خضر خا درین
خود و احیای شکر گشت همین بی خا در
فروغده که در زود خود و احیای
دو غرض

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در قاف از انوشیروان
 باغ رنگارنگی با سمن زار و عطر
 نماند قطع نظر از باغات تا عدد و زنا
 فروغی غریب و عالی روی داده صحن باغ در
 هم مشرب با چاکر و کت و زلف و عطر و باغ و دشت که باغ و دشت
 نوز و عطرها با صدق و فعال هل و باغ و دشت که باغ و دشت
 در و باغ و دشت که باغ و دشت که باغ و دشت که باغ و دشت
 در و باغ و دشت که باغ و دشت که باغ و دشت که باغ و دشت
 صاف و صاف

[illegible]

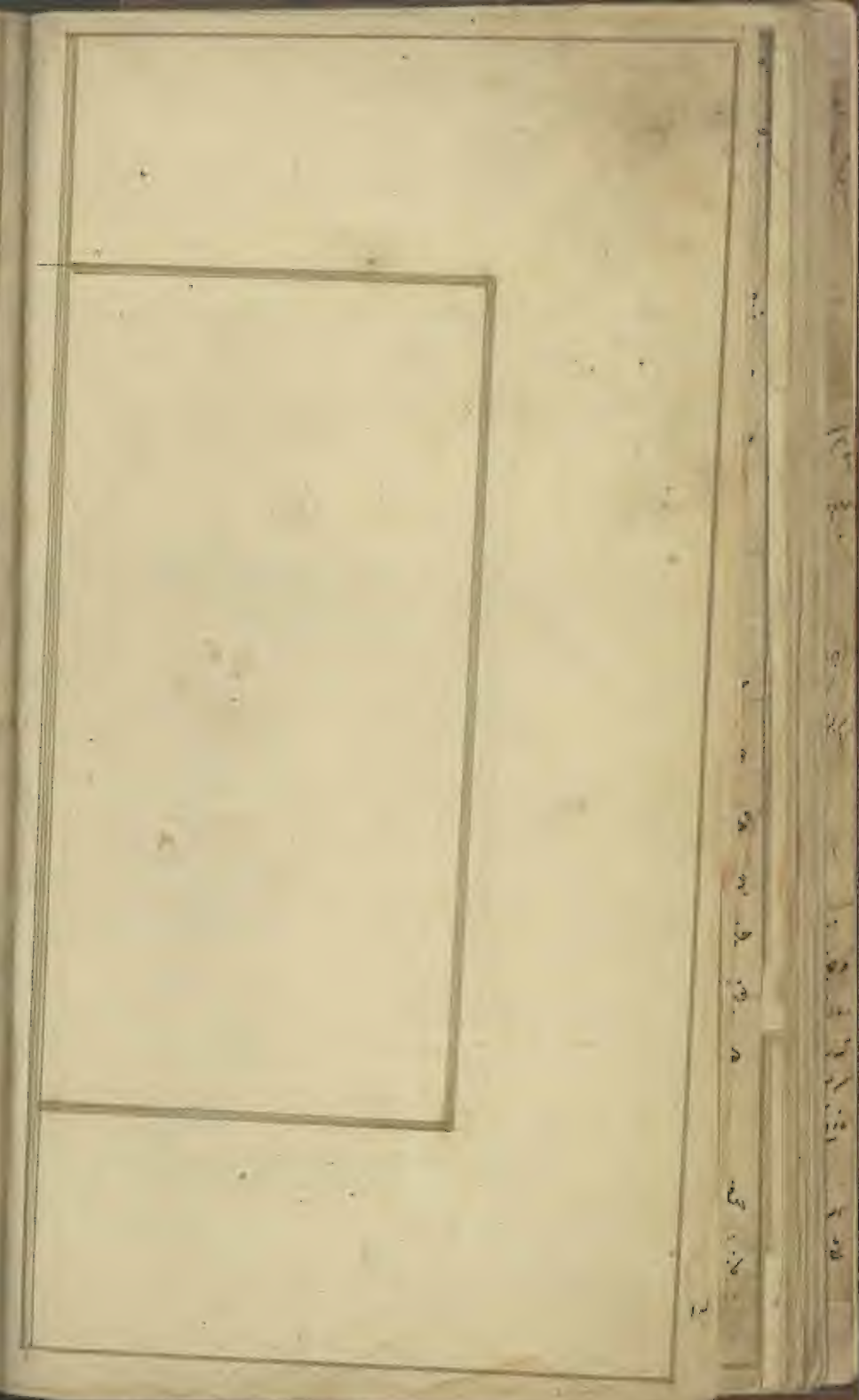
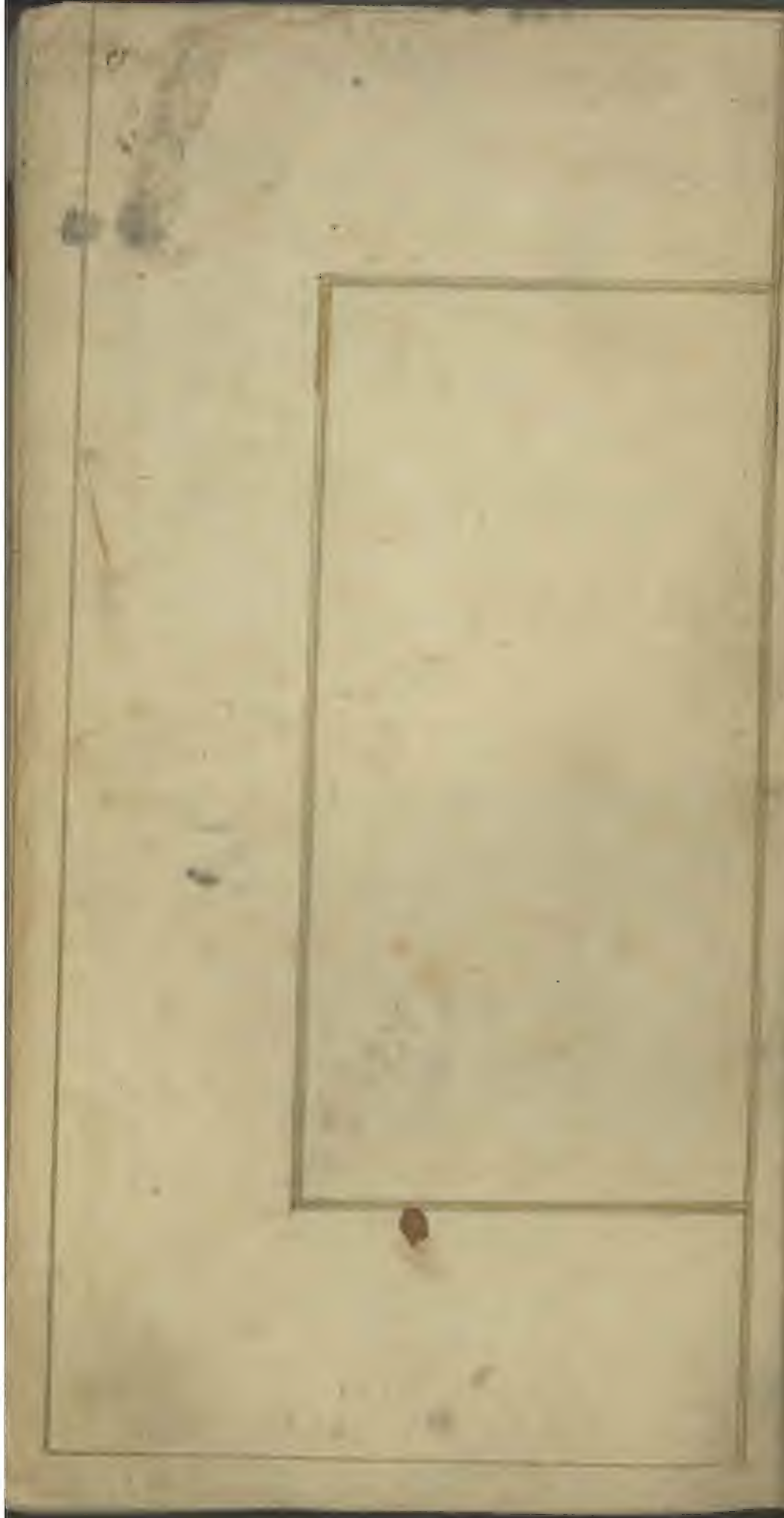
فصل دوم تو آنی که می‌تواند ده تا و بیست گفت و او از من نشنود و قبول نکند
گفت هر چون قادرستی که ملک الموت از خود دور کنی چرا حالیا
فرصت نداری و سبب آنی تو بکنی چه چون شکو و تکرار تو شد اگر خدا از خود دور
کن گفت تو ام گفت هر کاری کن که جواب اینها را سبب آنی داد بشنوم که
خود ای قیامت فرمان آید که گناه کاران را بدوزخ و بن ملک که من بخیرم
گفت امکان ندارد که من با فرشتگان برآم گفت تمام است استفاده کرد
و در وقت شش سال تاب بود و در حالت خود داشتند اعلم از همان کیم پرسیدند
که از آدم میان و اما تو گفت گفت آنکس که از مخالفت روزگار دلش نشد
پرسیدند که طلبی هست نزدیک گفت آنکس که گفت آخرت پرسیدند که
پرسیدند که تو آنرا گفت گفت آنکس که عقل کامل باشد پرسیدند که کدام
نیاست که هرگز خراب نشود گفت عدل پرسیدند که کدام طبعی است که از
شیرین گردد گفت صبر پرسیدند که کدام شیرین است که آخرت بخورد
گفت شتاب پرسیدند که کدام پرهیز است که هرگز نکند و گفت تمام
پرسیدند که کدام عبادت است که اجاعلاج او نتواند و گفت اطاعت الهی پرسیدند
که کدام پناه است که هرگز از او نگزیند گفت عشق پرسیدند که کدام الهی است

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten text in a vertical column on the right margin of the right page, likely a library or archival stamp.

Handwritten text in a vertical column on the far right edge of the right page, possibly a date or reference number.





سورة الفاتحة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نور مصباح القلوب بانوار حكمته وزين بيان الامور
باظهار نعمته والشفاعة على محمد وآله المتقين بحاله واصحابه لما ذكره
يا ابا عبد الله **باب** في بيان ما في هذه السورة من النعمان
مبدأت فاعلم ان هذه السورة هي التي يحصل بها اجر عظيم
لو ان المؤمن في كل يوم يقرأها سبعين مرة
يكون له اجر عظيم في الدنيا والآخرة
فان الله يحب المتقين
والمسلمين
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل

الحمد لله الذي نور مصباح القلوب بانوار حكمته وزين بيان الامور
باظهار نعمته والشفاعة على محمد وآله المتقين بحاله واصحابه لما ذكره
يا ابا عبد الله **باب** في بيان ما في هذه السورة من النعمان
مبدأت فاعلم ان هذه السورة هي التي يحصل بها اجر عظيم
لو ان المؤمن في كل يوم يقرأها سبعين مرة
يكون له اجر عظيم في الدنيا والآخرة
فان الله يحب المتقين
والمسلمين
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل

الحمد لله الذي نور مصباح القلوب بانوار حكمته وزين بيان الامور
باظهار نعمته والشفاعة على محمد وآله المتقين بحاله واصحابه لما ذكره
يا ابا عبد الله **باب** في بيان ما في هذه السورة من النعمان
مبدأت فاعلم ان هذه السورة هي التي يحصل بها اجر عظيم
لو ان المؤمن في كل يوم يقرأها سبعين مرة
يكون له اجر عظيم في الدنيا والآخرة
فان الله يحب المتقين
والمسلمين
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل

الحمد لله الذي نور مصباح القلوب بانوار حكمته وزين بيان الامور
باظهار نعمته والشفاعة على محمد وآله المتقين بحاله واصحابه لما ذكره
يا ابا عبد الله **باب** في بيان ما في هذه السورة من النعمان
مبدأت فاعلم ان هذه السورة هي التي يحصل بها اجر عظيم
لو ان المؤمن في كل يوم يقرأها سبعين مرة
يكون له اجر عظيم في الدنيا والآخرة
فان الله يحب المتقين
والمسلمين
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل
والذين هموا بالدين
الكل

دانا تر مردم را دان که از خدای تعالی غافل نگردد و برک را بخورد
زویانک داند و نیکی که در حق مردم کرده باشد و بدی که مردم در حق
کرده باشد و از آن کند **ط** مردمانی است که هر یک بتو بدی کند بجا
بگویند و هر یک از تو قطع کند با و بوندی و هر یک خطه نویسدی در حق
کند در اثره احسان تو را زنی **ط** انسان سه جزوات دل خیزان
و جوارح دل بر تو حید است زبان از هر شهادت و جوارح از هر عبادت
ط حق سبحانه و تعالی سه گروه را دشمن دارد و سه گروه را دشمن تو
فاسق را دشمن دارد و پس فاسق را دشمن تو بخیل را دشمن دارد و تو بیک
بخیل را دشمن تو و متکبر را دشمن دارد و عاقل و متکبر را دشمن تو و سرکش را
دشمن تو دارد و سلطان مقتدا دشمن تو پارسا یا نازدوست دارد
جهانان پارسا را دشمن تو و فاجر را از دوست دارد و فقیر را از جوارح
دشمن تو مواضع از دوست دارد و نزدیکان مواضع را دوست تو
ط حق سبحانه و تعالی چون خواهد که بعضی از دشمنان خود را
در سخت قباب مرتضی از نظر اغیار محجوب گرداند ظاهر ایشان را بلباس
اغیار بپوشاند تا اهل ظاهر ایشان را از جمله ایمان دنیا بیند و
حالت ایشان را در خیم ناهرم بپوشد و مانند **ط** دوستی که با تو ایستام

نگهدار است از دوستی که با تو ایستام کند زیرا که آنکه ایستام کند ترا دوست
بوی خود خواند و آنکه با تو ایستام نکند ترا از خود بوی حق فرستد **ط**
دوست صادق آنست که در مضاجعت ملائت نماید و در مفارقت
فراموش کار نباشد و در محبت و راحت متغیر نگردد و در حضور و غیبت
مبتدل نشود **ط** دوست مشفق آنست که چون ترا بدی که از طریق
و شیخ صواب بوی از وجوه مخوف کند و قدم در شارع طغیان و
تقصیان نهارد در ارشاد هدایت تو عفو نماید و بقدر مقتدر در اعلا
تواضع نماید و واجب داند **ط** اخراجی که محبت و عداوت خود را از اول
کسی بدانی به بین که در دل تو محبت اوست یا عداوت او را بجا آید **ط**
ط هر که دوست بعبید بخوید دوستی کم بود و هر که با دوست هر خطا
ضابط گردد دشمن بسیار باند و هرگز دوستی چشم اندازد که در دل
نویسد و با بر نفس خود مقتدر دارند پوسته بخور باشد **ط** چون دوست
خود را مصاحب دشمنی ناید که بر دلت گران نیاید چنانچه اگر محل اعتماد
خود بگذارد که از وی مضرت نشود و اگر در مقام خیانت است خود را
دوست را بدشمن از زانی باید داشت **ط** سخن در میان دوست دشمن چنان
گری که چون دست گردند شماری گری مری که داری با دوستی در
میان نه چه تواند بود که یکباری دوست دشمن خود و هر بدی که توانی

بدین من سانه چه تواند بود که یکباری دوست کند **دوست** یاری و دوست
با یاران موافق و در میان صادقان که دوستی در میان یکدیگر
و یاری یاران بیاله و نواله را بقا نیاند **دوست** در دوستی جان خود را
میریزد شرف دهد و در دوستی چندان با لطف کند که جریا شود و آید
دشمن خاطر قرار گیرد **دوست** در میان سه که دهد دوستند و دوست
و دشمنان نیز به فوق اند و دشمن دوست و دوست دشمن **دوست**
دوست بخاطر دشمن کرد و دشمن با احسان و دوست دوست کرد اگر قوت
دشمنان که دشمنان از بدیل و احسان در میان یاری با یکدیگر
دشمنان با افعال و شرف در میان دشمنان یاری **دوست** چون تراکیب
دوستی تقدیر اول تعالی اخلاق و در در میان غضب و محبت اعتبار از آن که
خالص بر نیاید با وی عقد و دوستی و اندوخته و هر که در میان دوستی
کسی است که مرد را دشمن کرد و مرد را دشمن دارد و از آن مرد در
دارد و از خطا در نگذارد و در نیاید غافل از آن مرد که دوستی
شایسته بدست آید بعد از عتاب و جود و دوستی و دوستی
او را از خود شکر کند **دوست** و هر که با یاری جن خود مدارا کند از آن
و دشمن این کرد و هر که در اخلاق و صفات با دشمنان دوستی
نماید از صفات ایشان در امان باشد **دوست** در میان دوستان که

دوستی

دوست تو را ظاهر نماید که در ظاهر آن نگویند و چون به حق تو واقع
کرد یکی با بدی باز نماید و چون از تو نفی وی رسد و چون نکند و چون
تو خطای چند بر تو کند و چون بخار کند **دوست**
هر دو یکی که با دشمنان دوستی با دشمنان دوستی بدست می آید کرد و
هر دو یکی که از بر سر خدا بود و دوستی او را بر میان تو آید و در میان
اهل شجاعت در روز جنگ توان شناخت و ویان را با دشمنان
دروغ داد و صد و ده و وفای آن و فرزند در ایام فاقه و مشکلی
دوستان در محبت و مشقت فانی باید که در عداوت احقر از نماید خرد
قوت و شوکت و زیاده از دشمن باشد چه صاحبان تریاق را جز این نبودند
بر سوال و جواب و در محبت نیست بر دشمن اعتماد نباید کرد که چه دوستی
و عشق و رفیق است و با دشمنان چه اظهار بسیار محبت می آید و با دشمنان
آید و محاورت حق طبعش بر قوت و سر دی باز کند و در جلدان جلوت
و کوی بر ماده او غالب گردد که وضع آن فریب خود را چون بر آن فریب
باید و بکند بر این تا سخت کار نماید و در افعال مذمت می آید و در میان
تا بدست وصال نرسد از آن که در دشمنان این کرد و نفس را
دشمن جوان از هر جلیق و نه اندر سلسله دوستی می آید و در میان
کارها کند که هیچ دشمن ندارد و در میان کسی که اگر همتا را دوست



بخیزند و را با هیچکس خصوصیت نباشد دوستی با هیچکس خاصیت
مفسد مکن اگر چه مردی بی دوست نباید ظاهر مردی دوستی افشاید
هر که تلخ کوی و ترش روی و زشت خوی بوده که او را دشمن دارد و هر که
دروغ گوید و وعده خلاف بگذرد و مردم را نیاورد و هر که او را دوست
دوست خود را در غیبت بجان بکشد که دوستی ترا بجان یاد کند تا
و الحق را نه دوستی باید شناخت و دوست اگر هزار است اندک باید
شمار و دشمن اگر یکی بود بسیار باید داشت و دوستان بعضی منزله غلام
که از ایشان چاره نباشد و بعضی منزله دو که لهجا با ایشان آماج
مرد باید که در زمانی که با دوستی نزد و شان الهی صحبت دارد و واقف
حال خود باشد و زمان صحبت را با زمان گذشته موازن نکند که اگر زمان
یابد صحبت او را نفعتم داند اگر دست از دنیا باز نهد باید که
روی دل دوستی دنیا نیاری که حق از دست تو ^{جلب} تروک دنیا نخواهد کرد
که از نل تو تروک دوستی دنیا بدوست صالح آید و از دست
فاجر بگریز که دوست فاجر بصفات ذمیمه دلالت کند و دوست
صالح بصفات حمیده هر چیزی را غره است منزله علم بهت
و غره قناعت راحت و غره میانندی بخت خردمند چون غله
در میان بپزد و چون صلح شاهد نماید دخت اقامت بخمد که

انجام سلامت بر کنای است و اینجا خلوت در میان دوستی
نتواند کرد مگر تواضع و مراد توان رسید مگر بصیر و پادشاهی توان کرد
مگر بعد از چون بخی که میان سپاه دشمن تقیه افتاد تو جمع باش و چون
بخی که جمع شد از پیشانی اندیشه کن دو کس دشمن ملک و دینند
زاهد بی علم و پادشاه بی حلم بر دوستی پادشاه و خوش آوازی
اعتماد نباید کرد که آن بخی را میباید کرد و این بخوابی سه کس را آن
چهار چاره نباشد پادشاه را از عدالت و وزیر را از دیانت و غریب را
انطاعت سه چیز را بچندان بقای نباشد علم و بخت و مال
بی تجارت و ملک بی سیاست چهار چیز را بچندان بزرگوار
نعمت خاموشی سلامت همی سخاوت و ایمنی سیاست چهار چیز
پادشاهی را زیان دارد خندیدن در روی گهزین و صحبت داشتن با
حقیران و مشورت کردن با ذناب و رضادادن بر فساد مفسدان
پادشاه باید که شر کن را تربیت کند و بخود راه دهد و زیر دانا بود
راست علم و شاعر خوش کوی و بخت پاک اعتقاد و ندیم جامع و طبیب
حاذق هترین صفات پادشاهان را سخاوت و شجاعت و عدالت
و بدترین خصایل جبن و تجمل و ظلم سه چیز است که بچندان توان یافت

خات ان صبر و صبر از عافیت و ظفر از عدل و صبر از طاعت
چیز است و صبر از طاعت از طاعت و صبر از عدل از عدل
سلطان باید که نفس برود و برود و برود و برود و برود
نباید و بی هنر و بی نباید هر که در حکایت و هنر نباشد
قاعی نباشد و در فیه القادح و هر که زبان از کذب کاهداست صفت
صدق با او آفرانی داشتند و هر که از این بد اخلاص بود و صفت
راه دادند به چیزها که مدار تا به چندی و صبرگاه و
تا غایت و به چندی و صبرگاه و تا در یاد و زبان و کاهداست
ندی عافیت بر سه صفت عافیت دین عافیت و عافیت
و عافیت و در اخلاص نمودن از هر نفس و پاک داشتن و صبر
و عافیت در رفقت طعام و کم کردن جامع چهار چیز است که هر که
شکستن بسیار و وفا و بی شمار و عیال بر خط و صفت انسان
مراد از این چهار چیز است و در این چهار چیز شفت و صبر
چهار شفت و صبر و عافیت و در این چهار چیز شفت و صبر
زیرا که هر چه در گفتار و کردار بود در چهار چیز است
دلیل بر کلمات علما و این است و باید که در هر یک و صبر
و عافیت و عافیت و صبر و عافیت و صبر و عافیت و صبر و عافیت

یا و انما اتوا بخیر و صبر و عافیت و صبر و عافیت و صبر و عافیت
زنان این بودند و پاک و دکان صفت داشتن **کل** چون ترا عافیت
بیدار و چون ترا ادب می خوانند یا موز که هر که را ادب می خوانند و می آموزند
چو صفت و هر که بعد از گویند بنده و شیطان است **کل** خردمند
کسی است که مدام نیاز حق بجا و تعالی باشد و در شان کار دنیا یا
دارد خردمند را بر دو کس چنانکه باقی که کمال کند و کمال
کمال کند **کل** اگر ابواب فتوحات دنیا بر تو گشاده شود
مسائله از راه است و عافیت شدی و اگر درهای بی توانی بر تو فرو
شد و خوشتر از آنکه در طریق اولیا قدم نهاده **کل** چون ترا عافیت
چهار صفت است که باید که هر که در این چهار صفت است که هر که
در راه صواب بگردد بعد از عافیت که **کل** تا اهل از عافیت
پاک طهارت محل محبت موی گردد که تخم در زمین کاشته نگارند
نقش بر کاغذ کاشته نگارند رجعت دنیا چون روشنائی بر روشنائی
و محبت چون تاریکی امیری بقا نمودن انوار اشفت باید گرفت و به
شدت انوار شدت باید مثل انسان در دنیا چون سوار بیت که در
کرمای ثابت است در سامه در حق و قول کند بعد از ساعتی آن درخت
بگذارد **کل** عجب از کسائی که می دانند که آخرت به از دنیا است و دنیا را بد دنیا

میفرستند و پیش از آنکه حق سبحانه و تعالی ضامن رزق بنده است
 و اعتماد بر کسب و کار میکند و میگوید که از سرش چاره نیست غافل
 نیز **کلمه** مالیکه داری صرف کن و از آن نفعت بگیر که مال از بهر سایش
 عمرت نه عمر از بهر کرد کردن مال **کلمه** عجب از کسی که خانه بنا کند و باغ
 کاشت از بیابان و بحیرت بگذارد و عجب از کسی که بجایش بنشیند و
 غفلت ورزد از تعلل احوال که بدیده خود مشاهده کرده عجب نکند
کلمه در و پیش باید که گرفتاران دنیا را سر زشت نکند و با ایشان بر شفقت
 باشد و در حق ایشان دعا بخیزد تا حق سبحانه و تعالی خدای مودد
 ایشان را از آنچه دارند **کلمه** چون خواهی که مردم را بدینی اول خود را
 بدینی اگر در قدرت تمام آید پس از آن آغاز دین بدین کن و الا خطا
 شمرده اند **کلمه** از بدین بگویند و با سگان آمیز که اگر تنها باغی یا شیطان
 باغی بداند که با بدین باغی **کلمه** محالست با عاقل کن که محالست با عاقل
 عیش بران صاحب جاهل با وسعت **کلمه** دو کفر اند و بی فائده حق نهد
 فزونی بوده بر بدی آنکه در جمع کرد و بخورد و دریم آنکه علم است و عمل
 نکرد **کلمه** عالم باید که عمل کند تا که عالم را و سیله دنیا سازد که علم برین
 بود و دست ندان بر دنیا خوردن **کلمه** عالم را نشاید که سفاحت را عمل کند

بگذارد که عجز و طاعت را زیاده دارد و هیبت آن کم شود و حمل بر حکم
کلمه عالم جاهل را شناسد و جاهل عالم را نشاند زیرا که او بر نه
 جاهلیت بوده و این هرگز بصفت علم موصوف نبوده **کلمه** اگر مردی ازاده
 بشود که مردی را درت عاشق نباشد و اگر سگ میوه را که در دهان
 بی معرفت جا نهد بی برات و کرم عالمی بمل گویند که عالمی عمل درخت بی برات
کلمه علم زور است و نیست جمال عجب آنکه زیور صاحب جمال موافق تواید علم
 و سگ از لایق تو نماید **کلمه** گناه از هر که صادر شود ناپسند بود و از او
 ناپسند نیز زیرا که عالم صاحب خلعت با شیطان چون صاحب صلاح را
 با سیری بر دشمنی کشیش بود چنانچه مروت را تپاه کن و خمر از اجل
 و علما از اجل و عجب و زنا را بی حیائی و مردانرا کذب **کلمه** احکام کائنات
 از روی ظاهر باطن است و اول موجودات سلسله است باطن
 سلسله حق شناس به آن آدمی شناس مردم و چهار قسمند یکم که خود بخورد
 و به دیگری دهد و بخیل که خود خورد و دیگری نهد و بخی که خود خورد
 و به دیگری نهد و بکرم که خود خورد و دیگری بخشد نماید **کلمه**
 که در بوی محبت راغب بود و بجهاد عدالت متاف چون کسی را که از
 ساخته شود و در شکسته کرد و نیم بجای محبت متاف و بوی عدالت

[illegible]

انظر الى هذا الانسان في الدنيا
 كيف اراد الله ان يكون له حظ
 في الدنيا من كل شيء
 انظر الى هذا الانسان في الدنيا
 كيف اراد الله ان يكون له حظ
 في الدنيا من كل شيء

و دست از برای ایشان که فوق سطره ای که در
 و قوب بالا می بینا با لایم برسانند و
 انالیم دروغ لایم باشند چون حضرت زکریا
 داشت که در خانه و در میان اصحاب ظاهر
 ظاهر شد و یکی می بیند از برادر
 رسول پوست نماز یافت و در سکار شد
 و هر که رسول است باطل است و سکار شد
 در خود ظاهر است باطل است و سکار شد
 نبوی بسیار است و در منزل عادی و دار
 شکر سکار است که در و با اصحاب
 من سکار است که در و با اصحاب
 بدان ای عزیز که طوفانی است که در سکار
 طوفانی حضرت رسول است که در سکار
 و تاج خود را است

من مبلغ الرسول فقد طاع الله واعي بالجاهل
أهل من رسول الله عبادت بدون أوامر
بأمره فصل على حكمكم في كلام محمد نظام آيات
بأمره خيرة ودين كن من كن آيات
الصلوة والجمعة والحداد والحداد في صل الله
عالم بين القرآن والمنعاه حاصل
والله اعلم

تا الحاقه تعالی و زین نمره حتی بطاهر المحمله و لایا الله و القدر
 لا اله الا الله تعالی که او باین نبوت من از سبکان الله تعالی که شما
 نماز کنید روز هادوزه در ده سال خود هر اوره خدا در میان
 رکن و مقام حرفت کنایه سودی ندهد تا که ظاهر سازد محبت و ملا
 دوستان خدا را و دشمنی دشمنان خدا را و در آیه مودت قریب شو
 با وجود دوستی و دشمنان ایشان را سود ندهد هم اعمال جنات نبوی
 سود ندهد و همچنین دشمنی با دشمنان و مسکوت آن بر این حال دارد
فصل از عقل جانی سوال که دو حکمت که ای نوری تو روشن
 چراغ انسانی و راهی حجت علی طاعت تو اندود که خلق را به راه نهد
 ندانی نماز دوزه و حج و کوفه مهرش بدین وسیله توان در حق
 مطالبی جواب داد که لا والله این سخن غلط است دوست
 کو شکی از من کو سخن دانی بخواند و چون خدای بخانی حق
 حله و بیان روحانی که دشمنان علی و امانت در دست
 او که سناش کنی بیانی آورد **فصل** که حق تعالی حق و سناش بدو
 بن نون که ای شیخ بدان که صد هزار نفر از مردم تو هلاک خواهند

[illegible]

کولانان گفت
که چون بکار دنیا نرود الا که تمام
معاوی کنار دو جا بنشیند و میگوید و در حق خدا
نقصد تا خلفه رسول الله علیه و آله را
بجای او بنشیند و بآن روی سلام گویند که چون
سلام باز دادند گفتند جانان و خلفه میفرماید
گفت خیر جانان و خلفه میفرماید این مردم
زبان روی دارند ازین خطب
من جواب

[illegible]

[illegible]

و اما این که حضرت میرزا محمد باقر
خانی با یکدیگر در کتب خود در
موضوعات مختلف از یکدیگر
و از این که حضرت میرزا محمد باقر
خانی با یکدیگر در کتب خود در
موضوعات مختلف از یکدیگر

گردید و خوشحال شد و لشکر الطاعت و ماسخت حق عز و علاه شیخ
 بطور رسیده تبارک و تعالی که میخواست مختار گشت و از آن باغبان فارغ
 شده یکی از شیخ کبار و بکانه رفیقا و سادات را در پی در پی که اولیا
 سلطه است **آورد** که در زمان آقا عباس در بغداد مردی بود
 شیعه و صاحب اهل بیت بود و گفت که هکاه حضرت علی
 نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفتی چون با کشتی حضرت
 امیر علیه السلام را کشتی این سخن بگو و حضرت را بفرستد و آن سلطان
 غضب در آمده فرمود تا آن مرد را مراد را حاضر سازند چون
 او را بیاوردند و خلیفه لعین رو به او کرده گفت این سخن را تو گفتی گفت
 آری چون عاقلان گفت ام بصورت این حدیث که نام من است العلم و علی با هم گفتیم
 و مکرر این حدیث از علما و دین شنیدم بدلی علی علیه السلام بدست طغیان
 بکال بعضی مظلومان تا می بالانست سیدان که حق بر طاعت شیعیان
 علی بن ابی طالب است و ایشان محقق اند در هر باب اما از غایت جهل
 و حماقت جلی و فاقی که در طبع کثیف ایشان است راه دارد از راه راست

صراط مستقیم و جاده حق و در مابین اند و از صحبت حضرت امام
 الثقلین و عبودیت یعنی امیرالمؤمنین و قائل المشرکین و المشافقین
 و از سخاوت یازده فرزند او و مورد مردم گردید
 در حق حماقت و سقراط ایشان
 مسموع
 (بسم الله الرحمن الرحيم)
 الحمد لله رب العالمین
 و صلی الله علیه و آله
 و آله
 ۹۸



خاتم

[The page contains dense handwritten Arabic script, likely from a manuscript. The text is written diagonally across the page, following the orientation of the binding. It appears to be a continuation of a narrative or a collection of verses.]

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

[Faint handwritten text in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side.]

[illegible]

بر روی حواصی جمله رحمت
نظر انداخته شود و قضایات
آیا و نسیب

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

لا یتایه
الجلالین بنی به ولا
من جمله که استشهد دارد بود ایاد
کرد که اکثر اشارت بمقصود صحیح بیانست برآنچه
آبان نویسی خود اقتضای کرد و آنرا اوصاف
الاشرف نام نهاد که نویسنده نظر بر این
مطلوب حاصل نام دارد که نویسنده معتد
تقدیر یافت است حکام اخلاق و محاسن
ذات خیر این صفات ابدی حضرت
عجبتی که در اندام او تعالی فرموده است
چون می بود این بنی به و در
و غرضی

والتام وبتأمره والحكم والرفق من دول
فراستات وتوان فخر صفاي على
علمه ورده مع بصيرة به حكمه في
نظره استغنا عن كل ما كان
بود كتاب بنوعه انما هو نادر
خاص بان تان تصديق باختران
عوضا له بنوعه

[illegible][illegible]

[illegible]

تا و اگر بخواهد با او
 اختیاج را در بیاضی متوقع بسیار او را بداند
 را که یکی در پنج یا بیست یا سیصد و سیاهی باشد
 که بیان سود کند و در سورت راه حقیقت
 منقول از این منبع شود که این کتاب را که
 منقول شود و در اصول تصدیق از زمانه
فصل دوم
 علی الضعفاء و لا علی القوی و لا علی الذین یلهی
 یا یفقهون هیچ را از بعضی
 الذین یبذلوا

فان الحجة هي الماوى وياضت دام كودن ستور باشد منع او را آنچه
بان قصد كن از حرركات غير مطلوب وملكه كودايدن او را طاعت
صاحب خویش را آنچه او را بران دارا ز مطالب خویش ودر بعض
مراد از دياضت هم منع نفس حيواني است از اقياد و مطاوعت و
قوت الهي و غرضي و آنچه بان دوقوت تعلق دارد و منع و طاعت از
قواي حيواني و از ذابل اعمال و اخلاق و مانند حرم و جمع ساله
افتاء جابه و توابع آن رحلت و مكودن غيبت و غلبه و تعصب و
وحد و فخر و آنها كه دشمن و غير آن حادث شود و ملكه كودا
نفس اناني طاعت عقل على بوجهي كه رساننده او باشد بجا آيد
مكن باشد و نفسى كه متابعت قوتى شوي كند به همي خوانند و آنرا
كه متابعت غرضي شوي و آنرا كه ذابل خلق و ملكه كند شيطان
و در نزول اين جمله را فضل آماده خوانده است يعني اشاره بآنست
اگر اين رذائل و ثواب باشد اما كونايت نباشد و وفق ميل بشود
كنده و وفق ميل بخير چون ميل بخير كند از ميل بپيچان شود
و خوشين را ملاست كند آن نفس را خواه خوانده است نفس
عالمه و غلبه و تعصب و فخر و كودايدن او را طاعت
صاحب خویش را آنچه او را بران دارا ز مطالب خویش ودر بعض
مراد از دياضت هم منع نفس حيواني است از اقياد و مطاوعت و
قوت الهي و غرضي و آنچه بان دوقوت تعلق دارد و منع و طاعت از
قواي حيواني و از ذابل اعمال و اخلاق و مانند حرم و جمع ساله
افتاء جابه و توابع آن رحلت و مكودن غيبت و غلبه و تعصب و
وحد و فخر و آنها كه دشمن و غير آن حادث شود و ملكه كودا
نفس اناني طاعت عقل على بوجهي كه رساننده او باشد بجا آيد
مكن باشد و نفسى كه متابعت قوتى شوي كند به همي خوانند و آنرا
كه متابعت غرضي شوي و آنرا كه ذابل خلق و ملكه كند شيطان
و در نزول اين جمله را فضل آماده خوانده است يعني اشاره بآنست
اگر اين رذائل و ثواب باشد اما كونايت نباشد و وفق ميل بشود
كنده و وفق ميل بخير چون ميل بخير كند از ميل بپيچان شود
و خوشين را ملاست كند آن نفس را خواه خوانده است نفس

و همچنین در این وضع که
نفس او که ملالت علوم و مشغولات
قد است خرد و در آن محسوسات و مبادیات
فوقی و اصحاب بالائی جای گرفته است
روزگار او که از انبیا و مطهرین تقدیر کرده اند
و اسباب و توفیق او از علویان است
ساخته کرده اند پس اگر فضل طاعات
او و بجا آید این نعمه او و یک نعمه که
توان مهر و جلاله فرموده است
و آن

و ان قدر ان الله لا يخصها موانع من ان يكون له ما يقدر عليه
 احوال واقعه شود و اما اگر طاعت و محبت و مساوی باشد در
 که باز این نعمتها بجمع بندگی قیام نکرده است تقصیر خویش واضح
 یا بدو اگر معاصی ارج باشد خود و دل الله ثم و دل الله پس هرگاه که طالب
 کمال این حساب را با خود کرده باشد از غلط طاعت در خود نماید
 و خوشتر با آنکه غلط طاعت نکند مقصد اوست از این سبب فرموده
خاسبو انکم قبل ان تحاسبوا و الا ان حساب خود نیکو در محبت
نمادی نماید بوقت آنکه در کار شغال جنت من خود را بشمارد
 کوینها حسابین حساب کردند در عذاب آید و خسارت عظیم افتد و
 چنانچه لا یخون منها شاعرا اما دانجام الله من ذلك و اما مراتب
 آنست که هفت ظاهر و باطن خود نگاه میدارد تا از هیچ چیزی در
 وجود نیاید که حسابی که کرده باشد باطل گردد و ازین معنی لا یخون
 احوال خود و ایمان میکند تا به محبتی اقام ننماید تا شکا رود در
 همان و شاعری او را از سلوک راه حق باز دارد و تقوی و منصف
 و انفعول هفت مرتبه را در میان دارد که و اعلم ان الله یعلم ما فی
 القلوب

[illegible]

[illegible][illegible]

چهارم مؤمنان و کافران بل اهل صف
و منافقان و کافران بل اهل صف دوم
اهل صف دوم و اهل صف دوم بنام صف
اول که در مقام سوا یکی از این دو صفات
حضرت شیخ خداست او هفتاد و یک رسد
و عبادت بسیار است و خداوندی رسد
آقا ده است در راه سفر
کلام

اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى الْوَقِيتُ كُلُّ عَمَلٍ مِنْهُ وَمَوْجِبٌ
 لَهَا ثَوَابٌ نَسَبًا وَفِي كَلَامِهِ وَاللَّهِ حَيٌّ
 قَدِيرٌ فَطَّارٌ بِأَسْمَاءِ رُؤُوفٍ
 هَجَابُ دِلْوَافِتْ
 در دل راه نامد بعد هر حرف و زب
 تا آن جیب نشین دل بخیزد زده مهر
 بیجان جباب دین نصرت بجای حق صلوات
 دنیا جای غمی خوش جباب است
 دنیا و آخرت خوفستان

[illegible]

درین
 و در این غرض یافتیم در دستش خاوری و جوی
 مادام که مستور بطل فعل
 و طاعت در اجابت شمع است
 اما چون

میان عالم را به یاقوتی و اگر بدست نیاید ازین مطلق دوستانه
 گویند یقوتی آن پادشاه که قائل حکیم بود از سوال نمود که گفته که
 مت پرستی خوب نیست گفت بل گفتام بعضی خوب نیست و بعضی
 خوبست مطلق گفت که خوبست و که از حکیم گفت مطلق را خوبست
 و سقوط را بد زیرا که سقوط حق را شناخته است و احتیاج به چیزی دیگر
 ندارد که او را از چیزی نگاه دارد و توحید را شناخته پس حاجتی
 که از چیزی بخواهد و گفته هرگاه نفس از پیغمبر بگذرد و امور معنوی را
 قبول کند علامت ازین که است و بهر مطلق دارد میرسد و گفت
 تابع شهور است احوال علامت زده است و از پیغمبران و دوستان ان احوال
 قایل یابند است و آخر خوشحال یکی از آنها که در آن از پرسید حکمت
 من چه وقت بکمال رسد گفت و قوت که ستایش مغرور و شوخی غلبه
 نمکین بگردی پس بگو که مر این حال حاصل میشود گفت و قوت کرده
 کوشش حکمت شود پس گفتی و دو کوشش و سخن حال که بهرانی گفت
 خطاب حکیم با نادان چنانست که نواع هشیار با مست با او گفتند
 باحوالیان معاشرت مکن گفت و ارضان اسبان کرده و ادا مر

[illegible]

بگذارد سعی نمیکند شخصی اورا گفت اهل بیت را اقوام تو مردم ستمگفت
اهل بیت من سید عالمند تو با اهل عا و اقوام خود می گویند شخصی اورا
گفت که اینهم در عزالت گفت اینان هم قایلند دارد گفت اگر شما از عزالت
دریابید از خود نیز اجتناب نمایند گفت در میان دنیا و آخرت همین است
عجاست بدید بگویند این عجب در بطرف میشود و گفت حق گفتن در باب
چیزی که بدید منوم نگردد و چون نادانی باشد و گفت از خطای صواب
رسیدن چنانست که از منزلت بعضی منزل خودی بر می گفت نمی شناسد
ملاحتت الگو گفت شناسد خوشت و در شهری او گفت دنیا هر چه صورتها
در ظهور می هرگاه بعضی از آن کشاده شد بعضی پدید میشود و گفت کسی
بیایه می گویند که صبر بیشتر کرد چهار تن که مرزا و بعضی سید گشت
از او پرسیدند که تو از کوی چه جزالت گفت صحت جسم و گفت اگر هر کاری
نمود کسی که در عقل از او دور میشود و گفت شکم زمین مرده است و نیست
زمین چهار و گفت در در او این خود را از سخن جنی اگر چه دانست
گویند افلاطون با او گفت سه چیز از تو میریم اگر راست نشد که در
تو اختیاری که گفت مؤال که افلاطون گفت کدام طلب از مردمان

و علم را مقلوب یا اندوخته گفتن آموختن را شمار
خاک را که در دود اوج و دشت طاران
باین دشتین را ملک خود ساز و زمین را
خاک را که در دود اوج و دشت طاران
باین دشتین را ملک خود ساز و زمین را
خاک را که در دود اوج و دشت طاران
باین دشتین را ملک خود ساز و زمین را

رسیدن نفت به بیابانهای تنگ کردن است
اولاً چون این

و هب بیا صفت
و از معاصی خستیدن چون گفت
مخاف را نیندازدی و انکار کردی
مغفرت و عافیت از خود بیا و گفت که در جاهل
سازد بغض را اجابتی و گفت که در جاهل
و چون ندانند که در جاهل و عافیت را و در جاهل
و گفت که در جاهل و عافیت را و در جاهل
رسد هر چند در عافیت و در جاهل و عافیت
و با جاهل عین که در جاهل و عافیت
شود که طبیب شفق بیمار و در جاهل
و با طبیب که در جاهل و عافیت
و در از او گفت و عین و عافیت نمود
مهاضت اوست و چون مهاضت نمود
نگارن است که در جاهل و عافیت
و در جاهل و عافیت

فقد ان فیما خاضعت فی خدایک
ایستغفر و کفر و کفر و کفر و کفر
از ستمهای او که

[illegible]

هست و هر که تو ظم میکند کسی خواهد یافت که با تو ظم کند و هرگاه که تو
با خود و با کسی که از تو با نیاز است عدل کردی کسی که بالای دست بدو
عدالت میکند و هرگاه که میخواهی که از چیزی نبوی کنی تو از خود را از آن
نبوی کن و جمیع مکن چیزی را که میخواهی و خود چیزی را که احتیاج بآن
نداری تا از تو منقطع نشود و اگر خواهی که چیزی را کسی بیاید که کسی تو بفیض از
عمل صالح نیاید چیزی دیگری و باید که مردم بسیاری اعیال خود را
و بیرون مال و مستحقان و محتاجان شریف باشند و مردم و خویش خود را
معطای و بخشاید و کسی که مشغول جمعی است با او سودت مکن
اگر چه صاحب قیصر و عاقبت باشد و کسی که نمایان و هر سال با شکر
مهر و محبت اکر چه نیم باشد و دانا و طویق در کردن خود منکر است
آنرا که اندک منکر عفت و اکر با کسی خلیف کنی عدالت کن و اکر با کسی
حق گوئی میارز کوی و مال خود را اکر بی عیارت من و پیش کسی که بهت
سپارد و گفت دنیا خواند خجارت بین ای بر کسی که از دنیا زیاده
نقصان را نوشته بد زاهدی گفت همه اکر نگاه داشتی روی مرا از خود
کردی غرور و نگاه دار و زیاده مرا از شما اکر در آن غرور و صلو و صلحی

[illegible]

بحکم کردن بجای مکن با او منتهی در ۵۵ هکذا آنرا خدای
افروخته کند همه آن آنرا خواهد بود هر که افسا و فتنه طلبد آن
خدمه و هرگز از آن اورا اجالت نمیدهد بیهوشی شیراز انداختی
کثیر از احشایان غضبناک است هر که با در کار سامعین میکند
بلاهای را که پیش روی آید نمیکند پس در کارانی او خوب میکند
و هر که با برادران منافقه میکند و نزاع نباید دوست اندک شود
و حکم کن آن خبر اگر از آن میریجی و فوق حکم کردن آن او مکن
باشد هر که کند آنرا کذب طلب کردن مشورت از مردم و عتی کند
آنرا با ستاره کردن پس نه او است رای او با یک خطا شود و ضعیف
نشد خوب و نویبت مشورت کردن و نیز بر طلبیدن از مردم
و بد استعدایت برای خود مغرور بودن و بمردم دانا مشورت
ناکردن بسیار یکبار می طلبد کسی که مشورت بهمی و کاری از کسی که
فایده و خالصت از تمامی مشول که او ان بارای عقل و ورا ندیش
خود نیست از او که با او که خود حصه از بهر کردن ناقص کرده بانی
است بخدا و اطاعت امر الله تعالی کرده باشی نظر عاقل بر عطا

و بارود نیکو بخور
نت که کعبه را دوست دارد
هر که کند هیچ وقت یکایک نکند و حکمت آرد
دلها مانند قطره های باران است از بارهای کجا و کجا
و در نهایت از بارهای خنده و دریای می خیزد
و در هر خیزش دانه که فراست
بیا نیست که کس
زند

و بحال گیسیت که نه نصیب دنیای خود را سید همدان برای آخرت و نه
نصیب آخرت خود را سید همدان برای دنیای خود و اسرار و کشفه
که جمع میکند و نصیب را از برای دنیای خود و بسیار در گیسیت
که هم نصیب از دنیا دارد و هم نصیب از آخرت **ه ه ه** گفته اند که
عقل صحیح و فهم توی باشد بخیر اندیش بسیار است جاهل اگر سخن بگوید
غلط میگوید و اگر خاموش باشد سخن خطا میکند و اگر ادبی و تدبیر و بلند
دران عاجز خواهد بود و اگر داه و دروگر و خواهش دای طالب حکمت
دای خواهان دانش دای طلبکار علم باب و پاکیزه کردن از برای فیض
و در پایان حکمت دل خود را و خالی کردن از زخایهای دیگر که غیر از حکمت
سینه خود و مغز و مانع خود را و جمع ساز بجست نظر کردن و فکر نمودن
در حکمت خود را زیرا که نزدیکترین بخشی و غلیظترین موهبتی که
حضرت خضیا از به بندگان خود بخشش نموده و زیاده ترین عطفی که با
اولیاء و روان خود را عزیز و گرامی داشت حکمت است و آنگاه
مانست که هر که از اخوت نگاه داشت و بگوید با سلی که در سبب آن از
هر مالی و چیزی که بگوید مستغنی و بی نیاز میکند و همین حکمت است که صاحب

بازمانده این اوراق
عالم که کار داد و داغ خطه دیوان حکم
کنند و از آنجا می کنند تا اسم خود بدو واسه شود
در جلوه ده خنده دلهاست از نالک دیدار
نقش است از خواب فضا را در وقت ذوق
که کند نقاش نقش کوی دوی بهر حال
نه با شمع غدا که یاد او دارد شده ناخیز
با انداختن قالی به پیشگاه که کار طبع
دیون آورده هر یک دو بحر
گفته هر چه شد

[illegible]

دوست بسیار است
 و بعد از آنکه این امور را که
 انسانند بگوید که در این
 اورا هلاکت کند و در این
 خدمت کردن و در این
 و اگر تعویذ و سی咒 و در وقت
 و ناله های غریب خود کند که در وقت
 و اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 مگرداند و اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 که در اول است که اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 و اگر جمع و در سر که در اول است که اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 مصطفی و تعویذ و در سر که در اول است که اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 تنگ بدستی و در اول است که اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 که در اول است که اگر ناله های غریب خود کند که در وقت
 و در سر که در اول است که اگر ناله های غریب خود کند که در وقت

مستند من اوراق
عائله كوكه دارو خطه بيان
الحكمه كوكه دارو خطه بيان
است از نكته ديوار

از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 و آن کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 و آن کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم

و خواهشهای طبعی حیوان است و قوت عالم بجانب جانتهای خود است
 و اول زمانی که آدمی می شود و متولد می شود و در مکان حیوان است
 بهر است تا آن هنگام که عقل در وی آهسته آهسته در وی می رسد
 شود و قوت عالم در وی قوی تر شود و در وی قوت عقل می رسد
 آدمی قوی تر می شود و قوت او قوی تر می شود و قوت او قوی تر می شود
 با آن احتیاج به قوت دنیا نیست آن دست که در قوتش نیست در آن نیست
 هر کس که بصلاح آورد نفس خود او یکسانست بکار و عمل و عمل او یکسانست
 زیرا که هرگاه احوال کرده نفس را بکار و عمل که نداشت چاره نیست از یک
 بجانب بهر یون خود حرکت نماید **▲▲▲** سیاهی که در آن است
 مانند سیاهی است که از بدن سیاهی می آید و اگر مرد سیاهی را آن دارد
 که آن سیل را بجای سیل آورد و بهر خبر سیل و عام نفع نرود
 در باب مذکور و حسن ملوک از این نیست که در خط نفس خود را
 جمع کاوها و عملها که برای صاحب خود کند ترک کند و آنچه خط و عبره
 حاصلست آنرا بواجب صاحب گذارد زیرا که هرگاه که چنین کرد که خط
 خود را گذاشت کار بیوجه می آید و خواهد شد و سحر بین کند که

و از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 و از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 و از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم

از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم

و آن کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 و آن کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم

از آنکه کند پیش احوال ایشان و تحقیق و تفحص اوضاع آنها نماید
 که بهر کوی باغی یا نهی که در میان او سکنه طمع و خرد او شود و حال
 آنچه که در میان او است بجا آورد و از دشمنان چنین نکاست
 بصلحیان و سرداران و غلامان و اعیان مردم کند ایشان بنعمت
 مرد شود و نوزاد و کینه های ایشان در حق او دفع نکند و بآن مرد
 ضربه می زند و بگوید آن دشمنان در میان مردم بعد اوست ایشان
 متهم شوند و هر چند ایشان آن مرد گویند و گفتند که ایشان قبول کند
 و هر کس از حلقه آن دشمنان که از بصلاح آمدن ایشان ناامیدند
 باشد هرگاه هر جا او را بیابند در هلاک کردن او تضرع نکنند و صف
 دیگر از دشمنان حشود اند و سر او را آستین مرد را که دائم اظهار
 خندند ایشان کند که آنها را انجمن و عطف از او با بیطرفی که بهتر است
 و اگر خدای تعالی بخواهد که عین است که در کوناته های ایشان دشمنان
 غمناک شوند و ساو به مردم کند و ستوده دشمن و شایسته ایشان
 ناچارند که بیخود از او فرار و بیوی بصف مردم میکنند و اجبت
 برود که در بخلاف ایشان نمیکند و نامل نماید و غرضهای ایشان را

از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم
 از این کمال خود در این ایام
 و آن قلمها را که اندک از این است که مردم

[illegible][illegible]

از این صله در واهی با انشای دیگرها
تو را می بینم از آن که در سواد کار آمد دوا
در حقیقت اندا نویسی کن با بیان و بیانی
خارج کن خواند با آنچه که سخن ساز مردم
از چنانچه خود معین سخن خود را از
مردم بپیش مال خود را از
روست

[illegible]

دوست و دشمن نهان دارد و خویشان و مهربان با بی و بقول اینها
اعضا ممکن بر هر کس بلکه در وقت خوف شوکت و کثرت زنان و مختار
از ممکن نیست هر کس ممکن نان خود را در دهه مردم بخورد و کارها
شمار ممکن تن خود را از برای بیاد و رخ مدار هر کس خود را نشاند
از چشم نیک و در وقت خشم نمی تواند بگوید کام آنست که
مخواب خفته بسیار ممکن کشته بسیار دل اقبال بدید هر کس
با مردم بدنام محبت ندارد و در میان سخن مردمان سخن مگوی در
بین همان بگوید خشم بگیرد و از منته بسیار در هجای نظر مکرر مردمان
نه بر اینست ای از بهر بود و زبان آوی خود مویز مشکب و مباح که در
دل مکرر از فتنه و حلق بر خیزد و با بی و بارد و اکثری و مردم مباح
هر کس نیکوکاری و فواید کار دست و آید نصیر ممکن جای که نخواهی رفت
و خیره احسان که نخواهی کردن با کس موی هر کس ماسته سان نا از
هر کس این باغی هر کس که در بین سخنان عمل کند هرگز حق نکند و آید
تا نجات الهی و وصیت شیخ جمال الدین در حالت که با شیخ خدای
قالی و آباد از او اعانت حقوق خلق و خالق و ابو خود و حق تمام

از خطا بگویند مانتی
م

فصل اول
در بیان
اصول
و
مبادی

فصل دوم
در بیان
اصول
و
مبادی

فصل سوم
در بیان
اصول
و
مبادی

فصل چهارم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل پنجم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل ششم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل هفتم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل هشتم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل نهم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل دهم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل یازدهم
در بیان
اصول
و
مبادی
فصل بیستم
در بیان
اصول
و
مبادی

بنام شایم تجر که در این نشد
مجموعه نموده خاندان را که کماست
در حاله بسیار غمناک به هم
تحریر شده شهر صف
سنة هزار و دویست
نود و هشت

د
چهارم
موصوف
نک
والص
آشنا
دانش
نویا
بود
نقطه
کلی
کلی
د
د
د
د

وینوی - از اینجا
 قبل بجا آمدن التماسات
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

این پنج شوی ترا ذخیره و سرمایه او شد که از جهت استفاده آن کمی با برتری
 تواند بود و آن در میان مردان همیشه مطلوب و مضموع یعنی این نوع سیرت
 در سیرت و صفات اهل است ای سیرت اگر ترا بپوشی حاجت افتد
 در عرض حاجت و التماس مطلوب الخ حاجی و از آن جهت مختصر باشد و در
 و استفاده آن مواضع طلب و تکام فرصت گاه و آن وقتی مستلزم دروغ
 است حاجت گاهی که پادشاه خود شل و غافل باشد لا تقطن سبيل الکلام
 و وقت و الکيف و الکمال و المکان جميعا اگر چه مطلوب مستعد گری
 کاری بجا نیست رسانیده باشی و بخیل بفرست و بخلو گشت اگر مردم با تو دوست
 و در پیش تو نماند برای اجتهاد و توسع خویش کاری آورده باشی که بزرگتر از
 خود نمید و توانی بود و انما طلبنا الجود و طلبنا العلى و ليس علينا ان
يوافقنا الحق و در حاجات و مطالب خود یکی که بخواهد واضح و بماند و کار
 تو را و نایب است نهایی و انما طلبنا الجود و طلبنا العلى که در وقت غی
 نباشد و کسی که استقامت گزینی در حضور و غیور و اوقات فرصت خود را
 بر بظرافه میگذران و با یاد آورنده و از ابرام و الحاج می شای و چون کسی تو
 حاجتی بخواهد کند و رسول و مال و را محتاج باشی و بر حق آن ملک و دولت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت
 و بعد از آن در بیان حاجت

دوست ای سپیدار من دوست و یار من دوست ای من دوست
 و این را در عهد خود داشت و در هر یک از اینها که دوستی است
 اخص و اخصی اینها را در عهد خود داشت و در هر یک از اینها که دوستی است
 دوست ای سپیدار من دوست و یار من دوست ای من دوست
 و این را در عهد خود داشت و در هر یک از اینها که دوستی است
 اخص و اخصی اینها را در عهد خود داشت و در هر یک از اینها که دوستی است

وکنیم که لغتی زانی حفظ شود و در تفسیر و معنی جواب و خطی آن بنویسند
اجتهاد را بر سر هر صنف از اقوام و افراد و نویسند از روی یکباره و معنی
الین و در آنکه در استقامت کنی که ممکن در محنت تو یکدل و یکدل
شود و بر آید استقامت بر این سخن تو اتفاق و اجتماع شد و معنی حدیث و
سنگ بر است که یکدیگر جمع حدیث و اقوال و معانی و انکار و مادی تو شمول
کرد پس بنده کار و حفظ لغت و تفسیر و مثال این بیاسوس نام شمس
چون هم پیشین کار را در آن نه خوانده و آرد و چون بی بی فرزند
پیشین گوید اما آرد و چون با گفتاری خود که بی که در حسن و در حسن
و بر تو تفوق داشته باشند یعنی حاضر شوی در حدیث و تفسیر و تمام رئیس قوم و
حاجی و صاحب فضیلت جماعت فقیهان که از گروه آن محل و دولت آن زمان
مکن نظر بر تو کار و در غیر آن حدیث ترا مستحق است محفل شما را در تو و تو
هر که بی که حاضران مجلس را پیش آید و حدیثی که در آن تو خیر یا بدی خوان کرده باشی
و در آن از حدیث و صاحب حدیث اموات و اقوام و معانی که در آن جواب و قیام
سخن از تو تفسیر کنی یا بر تو عیب آن تو عاید کرد و در آن متوجه است
و حدیث استخفاف آن قوم کردی و چون بر تو بقدر و نقصان تو اطلاع یابد
و چون از آن که در آن حدیث و تفسیر و معانی که در آن جواب و قیام
سخن از تو تفسیر کنی یا بر تو عیب آن تو عاید کرد و در آن متوجه است
و حدیث استخفاف آن قوم کردی و چون بر تو بقدر و نقصان تو اطلاع یابد

اینست که هر چه در این عالم است و هر چه در آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

ای سپهر که در هر چه در این عالم است و هر چه در آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

قد ضمتهم **و لكننا لا نؤاخذكم بشئ مما خلقنا له** و سخرنا
 پس باید که در این جهان و در هر چه در آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

حق که در این عالم است
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست

و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست
 و هر چه در میان آنست و هر چه در بیرون آنست
 و هر چه در زیر آنست و هر چه در بالای آنست



151

152

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small dark spots, possibly due to age or handling. A faint horizontal line is visible near the top edge, suggesting a fold or a binding edge. The overall tone is warm and off-white.

[illegible][illegible]

در آید ای دوستی زینست که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا
 از او ای دوستی که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا
 از او ای دوستی که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا

بنده ای با این عجز و خوارگی
 باقی آن دوست از دل و جگر

بستان رفیقان جامی
 با یک چنگ باو آید
 بجز بجز و بجز
 بدست و دست هر که

یا صدم
 از آن باد که برفت
 بنده و بنده بنده

در آید ای دوستی زینست که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا
 از او ای دوستی که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا
 از او ای دوستی که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا

در آید ای دوستی زینست که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا
 از او ای دوستی که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا
 از او ای دوستی که در کتب
 یافت نمی شود و در دین و دنیا

غلب

بجز

[illegible]

و در این کتاب که در این کتابخانه است
در این کتابخانه است

[Faint handwritten Arabic script]

[illegible]

(Faint handwritten Persian script)

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[Handwritten manuscript fragment]

[Handwritten Persian script from a manuscript fragment.]

[illegible][illegible][illegible]

Handwritten manuscript page from the 'Mushaf' of the Prophet Muhammad's sayings. The text is written in Arabic script, likely Thuluth or similar calligraphic style, and is arranged in approximately 10 horizontal lines across the page.

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian text from another manuscript page)

[illegible]

این کتاب در بیان فضیلت و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و مناقب و کرامات و شجاعت و
 و در بیان فضیلت و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و مناقب و کرامات و شجاعت و
 و در بیان فضیلت و کمالات حضرت علی علیه السلام است
 و در بیان صفات و احوال و مناقب و کرامات و شجاعت و

(Faint handwritten Persian script)

شیرین و شیرین

[illegible]

Handwritten manuscript page from the 'Mushaf' of the Prophet Muhammad's sayings. The text is written in Arabic script, likely in Maghrebi or Andalusian style, on parchment. It contains several lines of text, some of which are underlined or highlighted in red ink (rubrication). The handwriting is dense and cursive.

Visible text includes:

- ...فمن كان منكم غافلاً فليكن له عاقبة ...
- ...فمن كان منكم غافلاً فليكن له عاقبة ...
- ...فمن كان منكم غافلاً فليكن له عاقبة ...

[illegible]

A close-up photograph of a page from a manuscript, showing dense, handwritten text in a cursive script, likely Arabic or Persian, written on aged, yellowed paper. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be in a different script or dialect, possibly indicating a mix of languages or a specific regional dialect. The ink is dark, and the paper shows signs of wear and discoloration.

[illegible][illegible]

منه بقی که کین کار فریب به سوگ که چون کار خودی را در حق تو می گویم و در حق تو می گویم
و من از تو می گویم که این کار فریب به سوگ که چون کار خودی را در حق تو می گویم و در حق تو می گویم

Handwritten text in Persian script, likely a continuation from the previous page or a separate entry. The script is dense and cursive.

Handwritten text in Persian script, enclosed in a rectangular border. The text is dense and cursive, typical of historical Persian manuscripts.

Handwritten text in Persian script, located to the right of the central bordered section. The script is dense and cursive.

Handwritten text in Persian script, located at the bottom of the right page. The script is dense and cursive.

Handwritten text in Persian script, located at the top of the left page. The script is dense and cursive.

Handwritten text in Persian script, located in the middle of the left page. The script is dense and cursive.

Handwritten text in Persian script, located at the bottom of the left page. The script is dense and cursive.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is written in a cursive style and includes several lines of prose. A prominent line of text is underlined in red ink, which appears to be a title or a section header. The text is written on aged, slightly discolored paper.

Handwritten notes in Persian script at the top of the page, including the date 1285.

صفحه ۴۴۸



Handwritten notes in Persian script, including the word 'کتابخانه' (Library).



Handwritten signature or name at the bottom right of the page.

